پرس‌و‌جو

آیا قرینه‌هایی در حدیث غدیر وجود دارد که دلالت بر معنای صحیح واژه مولی کند؟

برای اهل تحقیق چاره‌ای جز پذیرش معنی أوْلی برای واژه «مولی» نیست و بر فرض که بپذیریم، واژه «مولی» مشترک لفظی است و این معنا یکی از معانی واژه «مولی» است، می‌گوییم: در حدیث غدیر، قرینه‌های فراوانی وجود دارد که معانی دیگر را نفی می‌کند. اینک بیان آن قرینه‌ها:

قرینه اوّل: آغاز حدیث؛ که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «ألستُ أَولی بکم من أنفسکم»؛ (آیا من بر شما از خودتان سزاوارتر نیستم؛ (یعنی آیا من بر شما ولایت مطلقه ندارم؟)) و یا الفاظی نزدیک به آن، که دلالت بر این معنا دارد. آنگاه حضرت این سخن را متفرّع بر سخن قبلی ساخته، می‌فرماید: «فمن کنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه»؛ (هر کس که من مولای اویم، علی مولای اوست). این مقدّمه را بسیاری از علمای شیعه و اهل سنّت نقل کرده‌اند:

از جمله حفّاظ و امامان اهل سنّت که آن را نقل کرده‌اند، از این قرارند:

۱. احمدبن حنبل؛ ۲. ابن‌ماجه؛ ۳. نسائی؛ ۴. طبری؛ ۵. ترمذی؛ ۶. سیوطی.

این مقدّمه از بخش‌های صحیح و ثابت این حدیث است که چاره‌ای جز اعتراف به آن نیست و چنانچه پیامبرخدا صلی الله علیه و آله از این کلام، غیر از معنایی که در مقدّمه بدان تصریح نموده، اراده می‌کرد، هر آینه کلامش ـ که ما معتقدیم از هر لغزشی دور است ـ بی سر و ته و به‌هم‌ریخته شده، از بلاغت ساقط می‌شود و حال آنکه آن حضرت «أفصحُ البلغاء» و «أبلغ مَنْ نَطَق بالضاد»؛ (فصیح‌تر از همه انسان‌های بلیغ)، و (بلیغ‌تر از همه تلفظ‌کنندگانِ ضاد) است؛ پس برای ما که باور داریم، همه اجزای کلام پیامبر صلی الله علیه و آله به‌خاطر اینکه از منبع وحی بر زبانش جاری می‌شود، با هم مرتبط است، راهی نیست جز اینکه بگوییم: معنی مقدّمه با ذی‌المقدّمه متّحد و یکسان است (و چون مولا در آغاز کلام پیامبر به‌معنای أوْلی به شیء است، پس مولا در کلام بعدی نیز، به‌همین معناست).

و سخن سبط ابن‌جوزی حنفی[1] در «تذکره»، مطلب یادشده را کاملاً روشن می‌سازد. وی ده معنا برای واژه «مولی» نام می‌برد و «أوْلی» را دهمین معنا قرار داده و می‌گوید:

منظور از حدیث، طاعت مخصوص است؛ بنابراین معنای دهم که «أولی» باشد، متعیّن است و معنی حدیث این است: «من نسبت به هر کس که سزاوارتر از خود او بر او هستم، علی نیز، از او بر او سزاوارتر است».

قرینه دوم: پایان حدیث که می‌فرماید: «أللّهُمّ والِ من والاه وعاد من عاداه»؛ (خداوندا دوست بدار کسی که او را دوست می‌دارد و دشمن بدار کسی را که با او دشمنی می‌کند) و در برخی طرق حدیث، این جمله یا قریب به آن نیز آمده است: «وانصُر من نصره و اخْذُل من خذله»؛ (یاری‌کننده او را یاری و خوارکننده او را خوار گردان). به راویان این حدیث در جای خود اشاره شده است[2] و می‌توان برای تأیید اینکه «مولی»، جز با معنی اولویتِ ملازم با امامت، سازگاری ندارد، وجوهی را ذکر کرد:

۱. هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مقام شامخی را که خداوند به وصیّش واگذار کرده بود (ریاست عامّه بر مردم و امامت مطلقه پس از پیامبر)، آشکار ساخت، طبیعتاً می‌دانست که تحقق این امر به ارتش و حامی و اطاعت والیان و استانداران و فرمانداران و کارگزاران نیازمند است و نیز می‌دانست ـ آن‌گونه که در قرآن[3] آمده است ـ در میان مردم افرادی هستند که به او حسادت می‌ورزند و نیز حضرت می‌دانست، کسانی هستند که کینه او را در دل خود پنهان می‌کنند و افرادی میان منافقان وجود دارند که به‌خاطر خون‌خواهی‌های جاهلی، دشمنی او را در دل پنهان داشته‌اند و نیز می‌دانست که پس از او، از سوی آزمندانِ حکومت و مال، فتنه و فسادی برگرفته از حرص و ولع، پدید خواهد آمد و آنان از علی خواسته‌هایی خواهند داشت که شایستگی آن را ندارند و علی علیه السلام نیز طبق حقّ، عمل کرده و خواسته‌های آنان را به‌خاطر عدم کارآزمودگی و عدم شایستگی‌شان برآورده نخواهد ساخت و در نتیجه آنان سپرهایشان را مقابل او خواهند گرفت (دشمن او شده و به جنگ با او می‌پردازند)[4] و در برابرش صف‌آرایی می‌کنند. چنانکه اجمالاً آن را با این سخن، بیان می‌فرماید: «إن تؤمّروا علیّاً. ولا أراکم فاعلین ـ تجدوه هادیاً مهدیّاً»[5]؛ (اگر از علی فرمان‌برداری کنید ـ و من نمی‌بینم که انجام دهید ـ هر آینه او را رهنما و هدایت‌شده خواهید یافت) و در عبارتی: «إن‌تستخلفوا علیّاً ـ و ما أراکم فاعلین ـ تجدوه هادیاً مهدیّاً»[6]؛ (اگر خلافت علی را بپذیرید ـ و من فکر نمی‌کنم بپذیرید ـ او را هدایت‌کننده و هدایت‌شده، خواهید یافت).

و چون حضرت وقایع آینده را می‌دانست، از این رو شروع کرد به دعا کردن برای دوستدار و یاری‌کننده او و نفرین بر دشمن و خوارکننده او، تا باشد که امر خلافت برای او ثابت گردد و مردم بدانند که محبّت او سبب جلب محبّت خدای سبحان و دشمنی با او و خوار ساختن او، سبب خشم و غضب او خواهد شد تا در نتیجه مردم به حقّ و اهل آن نزدیک گردند و چنین دعایی که به‌صورت عامّ و بدون قید بیان می‌شود، مناسب نیست؛ مگر درباره کسی که از چنین مقامی برخوردار است و به‌همین علّت چنین دعا و کلامی درباره سایر مؤمنان که خداوند محبّت ورزیدن به یکدیگر را بر ایشان واجب ساخته، وارد نشده است و نفرتِ میان آنان، جزئی است و به این حدّ نمی‌رسد.

و چنین دعایی هنگامی صادر می‌شود که شخص مورد دعا، از ارکان دین و نشانه اسلام و امام امّت باشد و روگردانی از او، سبب شکستن بازوی حقّ و گسستن دستگیره اسلام باشد.

۲. این دعا ـ به‌جهت عمومیّتی که از حیث اشخاص به‌خاطر وجود موصول (مَنْ) و از حیث زمان و حالات به‌خاطر حذف متعلّق، دارد ـ بر عصمت امام دلالت می‌کند؛ چون چکیده معنایش این است که در هر حال و در هر زمان و بر هر کسی، دوستی و یاری او واجب و دشمنی با او و خوار شمردن او حرام است و این نشان می‌دهد که او در همه احوال، دارای صفتی است که مانع صدور معصیت از او می‌شود، سخن غیرحقّ نمی‌گوید، عمل غیرحقّ انجام نمی‌دهد و با غیرحقّ همراه نمی‌باشد؛ زیرا اگر گناهی از او صادر شود، بر هر کسی واجب است که به‌علّت ارتکاب گناه و برای دست برداشتن از آن، ناراحتی خود را از آن اعلام و دشمنیش را با او آشکار سازد. و چون پیامبر صلی الله علیه و آله از عموم کلام خود هیچ حالت و زمانی را استثنا نکرده، درمی‌یابیم که علی علیه السلام همواره و در همه احوال و اوقات، بر همان صفتی بوده است که ذکر کردیم و دارنده این صفت، قطعاً امام است؛ زیرا بر اساس براهین یادشده در جای خود، قبیح است که شخص پایین‌تر از او بر او مقدّم شود و عهده‌دار امامت شود و حال که ثابت شد او امام است، پس نسبت به مردم، اولویّت داشته و سزاوارتر از خودشان به خودشان می‌باشد.

قرینه سوم: سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که می‌فرمایند: «یا أیّها الناس! بمَ تشهدون؟ قالوا: نشهد أن لا إله إلاّ الله. قال: ثمّ مَهْ؟ قالوا: وأنّ محمّداً عبده ورسوله. قال: فمن ولیُّکم؟ قالوا: الله ورسوله مولانا»؛ (ای مردم! به چه چیزی شهادت می دهید؟ گفتند: شهادت به لا اله إلاّ الله. فرمود: پس از آن به چه؟ گفتند: به اینکه محمّد بنده و فرستاده اوست. بعد فرمود: ولیّ شما کیست؟ گفتند: خدا و رسولش مولای ما هستند). در این لحظه پیامبر دست بر بازوی علی علیه السلام زد و آن را بلند کرده و فرمود: «من یکن الله ورسوله مولاه، فإنّ هذا مولاه...»؛ (هر کس که خدا و پیامبرش مولای اوست، همانا این علی مولای اوست). این عبارت، از جریر نقل شده است.[7]

قرار گرفتن ولایت در سیاق شهادت به توحید و رسالت و آمدن آن در پی ولایت مطلقه خدای سبحان و پیامبرش، ممکن نیست؛ مگر اینکه معنای امامتِ ملازمِ با اولویّت بر جان مردم، اراده شده باشد؛ همان‌گونه که پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است: «النَبِیُّ أَولی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِم»، علی علیه السلام نیز بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

قرینه چهارم: سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از پایان حدیث، آنجا که فرمود: «الله‌أکبر علی إکمال‌الدین وإتمام النعمة ورضا الربِّ برسالتی والولایة لعلیّ‌بن أبی‌طالب»؛ (الله اکبر بر کامل شدن دین و تکمیل نعمت و خشنودی خدا از پیام‌رسانی و رسالت من و ولایت علی‌بن ابی‌طالب).

باید گفت: کدام معنی، غیر از امامتی که متمّم برنامه‌ها و مکمّل نشر دین و تثبیت‌کننده پایه‌های رسالت است، دین را کامل و نعمت را تمام و خشنودی پروردگار را در ابلاغ رسالت، جلب می‌کند؟ پس در این‌صورت کسی که عهده‌دار این مسئولیت مقدّس می‌شود، نسبت به مردم سزاوارتر از خودشان است.

قرینه پنجم: سخن حضرت پیش از بیان ولایت که فرمود: «کأنّی دُعیتُ فأَجبتُ»؛ (گویا فرا خوانده شدم و اجابت کردم) یا «أنّه یُوشِک أن أُدعی فأُجیب»؛ (نزدیک است که فرا خوانده شوم و اجابت نمایم) یا «ألا وإنّی أُوشک أن أُفارقکم»؛ (آگاه باشید که نزدیک است، از شما جدا شوم) یا «یوشِک أن‌یأتی رسول ربّی فأُجیب»؛ (نزدیک است که فرستاده پروردگارم بیاید و من پذیرای دعوت او باشم). این سخن را حفّاظ حدیث، فراوان تکرار کرده اند.[8]

این سخنِ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ما می‌فهماند که امر مهمّی از تبلیغ پیامبر صلی الله علیه و آله باقی مانده بوده که حضرت نگران آن بوده که مبادا پیش از ابلاغ آن، مرگش فرا رسد (و فرصت تبلیغ آن را پیدا نکند) و رسالتش ناتمام بماند.

براساس نقل مسلم[9] بعد از این نگرانی و اهتمام، غیر از ولایت امیرمؤمنان و ولایت عترت پاکش علیهم السلام، چیز دیگری را ابلاغ نکرد و آیا این امر مهمّی که منطبق بر این ولایت است، غیر از معنی امامتی است که در بسیاری از صحاح بدان تصریح شده است؟! آیا صاحب این ولایت نسبت به مردم سزاوارتر از خودشان نیست؟!

قرینه ششم: کلام پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بیان ولایت علی علیه السلام که می‌فرماید: «هنِّئونی هنِّئونی أن الله تعالی خصَّنی بالنبوّة وخصّ أهل‌بیتی بالإمامة»؛[10] (به من تبریک بگویید، به من تبریک بگویید؛ زیرا خدای تعالی مرا به پیامبری و اهل‌بیتم را به امامت برگزید).

این عبارت به‌روشنی بیان‌گر این است که امامت مختصّ اهل‌بیت است و در رأس آنان امیرمؤمنان علیه السلام قرار دارد که در آن لحظه، او مورد نظر بود و نیز خودِ تهنیت و بیعت و برگزاری محفلی که تا سه روز ادامه داشت ـ آن‌گونه که در جای خود بیان شده[11] با غیر خلافت و ولایت سازگاری ندارد و به‌همین دلیل است که ابوبکر و عمر وقتی که با امیرمؤمنان علیه السلام ملاقات کردند، به او تبریک گفتند و این، بیان‌گر معنای واژه «مولی» در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ پس آنکه آراسته به صفت مولی است، کسی است که نسبت به مردم سزاوارتر از خودشان می‌باشد.

قرینه هفتم: کلام پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بیان ولایت که می‌فرماید: «فلیبلّغ الشاهد الغائب»؛ (باید حاضران به غایبان برسانند). این روایت در ینابیع المودة ذکر شده است).[12]

آیا باور کردنی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، امری از قبیل موالات و محبّت و یاری را که میان مسلمانان رواج دارد و برای همه آنان به‌وسیله کتاب و سنّت روشن می‌باشد، این چنین برای ابلاغ آن به غایبان تأکید کند و این مقدار اهتمام ورزد و به بیان آن، حرص و علاقه از خود نشان دهد؟ باور کردنی نیست؛ زیرا بی‌شکّ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مسأله مهمّی را در نظر داشته است که تا آن لحظه، زمینه را برای ابلاغ آن فراهم نمی‌دیده و افرادی که در آن اجتماع حضور نداشتند، از آن آگاه نبوده‌اند و این مسأله مهمّ، جز امامت نخواهد بود که با آن دین کامل، نعمت تمام و خشنودی پروردگار فراهم می‌شود.

و حاضران در آن اجتماع نیز، از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از این برداشت نکردند و از پیامبر صلی الله علیه و آله در آن اجتماع، کلام دیگری نیز نرسیده است تا بگوییم، حضرت به تبلیغ آن فرمان داده است و این امر مهمّ، جز با معنی «أولی» از معانی واژه «مولی»، مطابقت و مناسبت ندارد.

قرینه هشتم: سخن پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بیان ولایت براساس روایت ابوسعید خدری و جابر[13] که فرمود: «الله‌أکبر علی إکمال‌الدین وإتمام النعمة ورضا الربِّ برسالتی و و الولایة لعلیٍّ بعدی»؛ (الله اکبر بر کامل شدن دین و تمام شدن نعمت و خوشنودی پروردگار به رسالت من و ولایت علی پس از من) و در لفظ وهب[14] آمده است: «إنّه ولیّکم بعدی»؛ (همانا او ولیّ شماست پس از من) و در لفظ علی علیه السلام (به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله) آمده است: «ولیُّ کلِّ مؤمن بعدی»؛ (پس از من ولیّ همه مؤمنان است).[15]

و نیز ترمذی، احمد، حاکم، نسائی، ابن ابی‌شیبه، طبری و بسیاری دیگر از حفّاظ، با سند صحیح این سخن را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند: «إنّ علیّاً منّی وَأَنَا مِنه وهو ولیُّ کلِّ مؤمن بعدی»؛ (همانا علی از من و من از اویم و او ولیّ هر مؤمنی پس از من است).[16] و در نقل دیگر آمده است: «هو ولیّکم بعدی»؛ (او ولیّ شما پس از من است).

و نیز ابونعیم در «حلیة‌الأولیاء»[17] و دیگران[18]، با سند صحیح نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «من سرّه أن‌یحیی حیاتی، ویموت مماتی، ویسکن جنّة عدن غرسها ربّی، فلْیوالِ علیّاً من بعدی، ولْیقتدِ بالأئمّة من بعدی؛ فإنّهم عترتی خُلِقوا من طینتی...»؛ (هر کس دوست دارد که همچون من زندگی کند و چونان من از دنیا برود و در جنّت عدن که پروردگارم با دست خود کاشته است، ساکن شود، پس از من علی را دوست داشته به امامان بعد از او اقتدا کند؛ زیرا آنان عترت من هستند و از طینت من آفریده شده‌اند).

به‌راستی که این تعبیرها به ما آگاهی می‌بخشند که ولایت ثابت برای امیرمؤمنان علیه السلام مترتّب بر نبوّت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است و با مقام صاحب رسالت ـ با حفظ تفاوت مرتبه میان آن دو بزرگوار، از جهت اوّلیّت و اولویّت ـ مساوی است؛ چه از واژه «بعدی» بعدیّت از جهت زمان اراده شده باشد و چه رتبه؛ از این‌رو ممکن نیست که در این‌صورت از واژه «مولی»، معنایی غیر از اولویّت داشتن بر همه شئون مردم اراده شود؛ زیرا در صورت اراده معنای یاری و محبّت از واژه «مولی»، با این قید (بَعْدی) معنای حدیث تغییر کرده و به‌جای اینکه از افتخارات علی علیه السلام شمرده شود، از عیوب شمرده خواهد شد؛ زیرا معنای حدیث این می‌شود که بعد از من به وی محبّت کرده و یاری‌اش کنید، نه در حال حیات من.

قرینه نهم: سخن پیامبر صلی الله علیه و آله پس از ابلاغ ولایت: «اللّهمّ أنت شهید علیهم أنّی قدبلّغت ونصحت»؛ (خدایا! خود گواه بر آنان هستی که من دستورت را ابلاغ کرده، سفارش لازم را نمودم). شاهد گرفتن خدا بر امّت برای تبلیغ و نصیحت اقتضا می‌کند که امری را که آن روز ابلاغ فرموده، مسأله تازه‌ای باشد که قبلاً ابلاغ نکرده است. علاوه بر آن، سایر معانی مولی از قبیل یاری و محبّت که در میان مسلمانان عمومیّت دارد، هیچ نیازی برای شاهد گرفتن بر آن در خصوص علی علیه السلام قابل تصوّر نیست.

قرینه دهم: سخن پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از بیان حدیث[19]: «إنَّ الله أرسلنی برسالة ضاق بها صدری وظننْتُ أنّ الناس مُکذِّبیَّ فأوعدنی لأُبلّغها أو لَیعذِّبنی»؛ (به‌راستی که خداوند مرا به رسالتی مأمور ساخت که سینه‌ام از آن تنگ شده بود (و بر آن سنگینی می‌کرد) و گمان می‌کردم (یا می‌دانستم) که مردم مرا تکذیب خواهند کرد و خداوند مرا ترساند که یا آن را ابلاغ کنم، یا مرا عذاب خواهد کرد).

و با این لفظ نیز وارد شده است[20]: «إنَّ الله بعثنی برسالة، فضقتُ بها ذَرْعاً[21]، وعرفت أنّ الناس مکذِّبیَّ، فوعدنی لأُبلّغنَّ، أو لَیُعذِّبنی»؛ (خداوند مرا به پیغامی مبعوث ساخت که به‌خاطر آن دستم بسته شد (سینه‌ام تنگ شد و راه‌های چاره را بسته دیدم) و فهمیدم که مردم مرا تکذیب خواهند کرد؛ پس خداوند مرا ترساند که یا ابلاغ کنم، و یا عذاب خواهد کرد).

و با این لفظ نیز وارد شده[22]: «إنّی راجعت ربّی خشیة طعن أهل النفاق ومکذِّبیهم فأوعدنی لأُبلّغها أو لَیعذِّبنی»؛ (همانا من به پروردگارم مراجعه کردم، از ترس آنکه مورد طعن و تکذیب اهل نفاق واقع شوم؛ پس خداوند مرا ترساند که یا آن را تبلیغ کرده به مردم برسانم و یا مرا عذاب خواهد کرد).

این عبارات همگی نشان‌دهنده یک خبر بزرگ است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در اعلام آن، از خیانت و تکذیب منافقان می‌ترسیده است و ترس این را داشته است که بگویند: طرفدار عموزاده‌اش است و این دلالت می‌کند که این مقام مختصِّ امیرمؤمنان علیه السلام بوده و از قبیل محبّت و یاری نیست که همه مسلمانان با علی علیه السلام در آن شریک باشند و این جز «أولی به امر بودن» و معانی هم‌دست آن نیست.[23]

پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله‌العظمی مکارم شیرازی

کلام پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بیان ولایت علی علیه السلام که می‌فرماید: «هنِّئونی هنِّئونی أن الله تعالی خصَّنی بالنبوّة وخصّ أهل‌بیتی بالإمامة»؛ (به من تبریک بگویید، به من تبریک بگویید؛ زیرا خدای تعالی مرا به پیامبری و اهل‌بیتم را به امامت برگزید). این عبارت به‌روشنی بیان‌گر این است که امامت مختصّ اهل‌بیت است و در رأس آنان امیرمؤمنان علیه السلام قرار دارد که در آن لحظه، او مورد نظر بود و نیز خودِ تهنیت و بیعت و برگزاری محفلی که تا سه روز ادامه داشت. آن‌گونه که در جای خود بیان شده با غیر خلافت و ولایت سازگاری ندارد و به‌همین دلیل است که ابوبکر و عمر وقتی که با امیرمؤمنان علیه السلام ملاقات کردند، به او تبریک گفتند و این، بیان‌گر معنای واژه «مولی» در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ پس آنکه آراسته به صفت مولی است، کسی است که نسبت به مردم سزاوارتر از خودشان می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. تذکرة‌الخواص، ص ۲۰ (ص ۳۲)؛

۲. مراجعه شود: سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۹۸ (ج ۵، ص ۵۱۹، ح ۳۷۱۳)؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۳۷۳ (قسم سوم، ۱۰۹۸ـ ۱۱۰۰ ، شماره ۱۸۵۵)؛

۳. در آیه: «أم یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَی ما آتاهُم اللهُ مِنْ فَضْلِهِ»؛ (یا اینکه نسبت به مردم (پیامبر و خاندانش)، بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند)،(سوره نساء، آیه ۵۴). ابن‌مغازلی در مناقب (ص ۲۶۷، ح ۳۱۴) و ابن أبی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۲۳۶ (ج ۷، ص ۲۲۰، خطبه ۱۰۸)؛

۴. مراجعه شود: النهایة، ابن‌اثیر، ج ۱، ص ۳۰۸؛ مجمع‌البحرین، طریحی، ج ۴، ص ۱۷۴؛ شرح نهج‌البلاغه، ابن أبی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۱۶۷ـ ۱۶۷؛

۵. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۰۹؛

۶. کنزالعمّال، ج ۱۱، ص ۶۳۰، ح ۳۳۰۷۲؛

۷. جریر، عبدالله‌بن جابر بجلی، متوفّای (۵۴، ۵۱). حدیث او در مجمع‌الزوائد، حافظ هیثمی، ج ۹، ص ۱۰۶ به‌نقل از المعجم الکبیر طبرانی (ج ۲، ص ۳۷۵، ح۲۵۰۵) موجود است؛

۸. مجمع‌الزوائد، حافظ هیثمی، ج ۹، ص ۱۰۶؛ ثمارالقلوب، ص ۵۱ (ص ۶۳۶، شمارهٔ ۱۰۶۸)؛ و مراجعه شود: أسدالغابة، ابن‌أثیر، ج ۶، ص ۱۳۶، شماره ۵۹۴۰؛ البدایة والنهایة، ابن‌کثیر، ج ۵، ص ۲۰۹ و ج ۷، ص ۳۴۸ (ج ۵، ص ۲۳۱، حوادث سال ۱۰ هـ، ج ۷، ص ۳۸۵، حوادث سال ۴۰ ه)؛ مسند أحمد، ج ۵، ص ۵۰۱، ح ۱۸۸۳۸؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۵، ص ۱۶۶، ح ۴۹۷۱؛

۹. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۲۵، ح ۳۶، کتاب فضائل صحابه؛

۱۰. حافظ ابوسعید خرکوشی نیشابوری، متوفّای (۴۰۷)، در کتاب خود «شرف‌المصطفی» آن را نقل کرده است؛

۱۱. مراجعه شود: تاریخ روضة الضعفاء، جزء دوم از مج ۱، ص ۱۷۳ (ج ۲، ص ۵۴۱)؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۸۱ (ج ۵، ص ۳۵۵، ح ۱۸۰۱۱)؛

۱۲. مراجعه شود: ینابیع‌المودة، ص ۴۸۲ (ج ۳، ص ۱۵۰، باب ۹۰)؛

۱۳. مراجعه شود: کتاب ما نزل من القرآن فی علیّ علیه السلام، حافظ أبونعیم اصفهانی، متوفّای (۴۳۰)، ص ۵۶؛ مناقب خوارزمی، متوفّای (۵۶۸)، ص ۸۰ (ص ۱۳۵، ح ۱۵۲)؛

۱۴. مراجعه شود: المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۲۲، ص ۱۳۵؛

۱۵. مراجعه شود: فرائدالسمطین، ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۲۵۰؛ کتاب سلیم‌بن قیس، ج ۲، ص ۶۳۶، ح ۱۱؛

۱۶. مراجعه شود: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۰، ح ۳۷۱۲؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۴۸۹، ح ۲۲۵۰۳؛ المستدرک علی‌الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۴،ح ۴۶۵۲؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۴۵، ح ۸۱۴۶، کتاب المناقب؛ خصائص أمیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۱۰۹، ح ۸۹؛ مصنَّف ابن أبی‌شیبه، ج ۱۲، ص ۷۹، ح ۱۲۱۷۰؛

۱۷. حلیة‌الأولیاء، ج ۱، ص ۸۶؛

۱۸. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۹، ح ۴۶۴۲؛

۱۹. مراجعه شود: فرائدالسمطین، ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۲۵۰؛ کتاب سلیم‌بن قیس، ج ۲، ص ۶۳۶، ح ۱۱؛

۲۰. الدرّالمنثور، ج ۲، ص ۲۹۸ (ج ۳، ص ۱۱۶)؛

۲۱. تفسیرالمیزان، ج ۱۰، ص ۳۳۷؛ مرآة‌العقول، ج ۶، ص ۱۹۹؛ شرح أُصول کافی، ملاّصالح مازندرانی، ج ۷، ص ۳۵۴؛

۲۲. فرائدالسمطین، ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۲۵۰؛ کتاب سلیم‌بن قیس، ج ۲، ص ۶۳۶، ح ۱۱؛

۲۳. گردآوری از کتاب: گزیده‌ای جامع از الغدیر، علامه شیخ عبدالحسین امینی رحمه الله، ترجمه محمدحسین شفیعی شاهرودی، مؤسسه میراث نبوت، چاپ سوم، ص ۱۱۳.